

کیمیچی و کالاماری

رز کنت

مترجم: منصوره خُمکده



کیمچی و کالاماری

..... نویسنده: رز کنت • مترجم: منصوره خمکده
ویراستار: سمیه شکرزاده • ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۱
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۵-۸-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: کنت، رز □ Kent, Rose □ عنوان و نام پدیدآور: کیمچی و کالاماری / نویسنده رز کنت؛ مترجم منصوره خمکده؛ ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۱. □ مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص. مصور (رنگی)؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م. □ شابک: ۵-۸-۵۲۶۰-۶۲۲-۹۷۸ وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: عنوان اصلی: Kimchi and calamari, ۲۰۰۷ □ موضوع: داستان های نوجوانان آمریکایی-- قرن ۲۰ م. □ ۲۰th century -- Young adult fiction, American □ شناسه افزوده: خمکده، منصوره، ۱۳۷۷-، مترجم □ رده بندی کنگره: PS۳۵۶۶ □ رده بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴ [ج] □ شماره کتابشناسی ملی: ۸۹۸۹۳۵۷ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

تولد م خراب شد	۷
چشم زخم	۱۰
هیچ چیز برای هیچ	۱۶
مونالیزای مدرسه راهنمایی	۲۰
امپراتوری لباس	۲۴
پسر حوله ای	۳۰
زدن طبل بانگو	۳۳
مثل کودکی حضرت موسی	۴۲
شیفته افراد مشهور	۴۶
دعوت خانم کاپیتان	۵۰
بدو پدر بزرگ، بدو	۵۵
پیدا کردن کی بان	۶۳
تاروپود درهم تنیده	۶۵
چه کسی به مارک تواین اهمیت می دهد؟!	۷۰
قطاری از سرزنش	۷۳
رسوایی مقاله	۷۸

۸۲	یک روز خوب با کُمیک
۸۵	فرهنگ گُرهای ۱۰۱
۹۵	پیام از طرف سنت لوئیس
۱۰۰	ارتباط موروثی من با میگو
۱۰۵	مردی با برنامه
۱۱۰	انحراف در مسیر کشف حقیقت
۱۱۶	برداشتن باری از روی دوشم
۱۲۱	مثل وقتی که بیلی باب مرده بود
۱۲۵	آدم فضایی سه چشم
۱۳۰	چرا هر دو نه؟

تولد م خراب شد

از خواب بلند می شوید و می بینید که چهارده ساله شده اید. آن روز، دنیا نوشابه گازداری می شود که منتظر است آن را سر بکشید، درست است؟ اما برای من این گونه نبود. آن روز بیشتر شبیه به کوکا کولای بدمزه ای بود که خیلی هم زود گازش را از دست داد.

حالا فرض کنید که اگر آن کوکا کولای بی مزه با خرده بیسکویت هایی که خواهرهای کوچکتان روی زمین ریخته اند مخلوط شود، چه می شود! نه این که خودم خواهان آن تولد نکبت بار باشم. به هر حال من جوزف کالدرارو^۱ و یک فرد مثبت نگر کلاس هشتمی هستم. من اغلب اوقات نیمه پریوان را می بینم. آن روز صبح هم مثل هر روز دیگر، همان طور که داشتم دنبال تیشرت ینکیزم^۲ می گشتم، آهنگ مورد علاقه ام را روی طبل می زدم. بی صبرانه منتظر بودم تا به سالن مدرسه جوهانسن^۳ برسم و همه برایم «تولدت مبارک جوزف» بخوانند و البته تا یادم نرفته بگویم که انتظار داشتم طبق سنت خانوادگی، شام خوش آب و رنگ مادرم را یک لقمه چپ کنم؛ کالاماری سرخ شده، بادمجان با پنیر پارمسان و کیک شکلاتی با تکه های کانولی. حتی دادو بیاد های جینا^۴ و سوفی^۵ هم نمی توانست آن ضیافت لذیذ را خراب کند.

روحم هم خبر نداشت پاپ تارت سوخته ای که برای صبحانه درست کردم، بتواند آن قدر برایم بدشانسی بیاورد یا اتفاقات آن روز، چرخه زندگی ام را به فنا بدهد؛ درست مثل کیک توت فرنگی با روکش سس دار چسبناکش!

از کتاب های کُمیک^۶ که خوانده بودم، باید می دانستم که اتفاقات پلید درست زمانی که انتظارشان را ندارید رخ می دهند و ویرانی برجا می گذارند. در این خصوص اتفاق پلید، زنگ دوم برایم رخ داد، وقتی که سر کلاس مطالعات اجتماعی نشسته بودم و داشتم جای صندلی ام را درست می کردم و بابت نوشتن

1. Joseph Calderaro

۲. Yankees یکی از مهم ترین تیم های بیسبال آمریکاست که در نیویورک بازی می کنند.

3. Johansen

4. Gina

5. Sophie

۶. کتاب های کُمیک یا کتاب های داستان مصور، شامل یک سری تصاویر فکاهی هستند که توصیفات کوتاهی را در خود جای می دهند. گفت و گوی میان شخصیت ها در بالن به نمایش گذاشته می شود.

مقاله‌ای که اسمش را سوختن یا نسوختن گذاشته بودم به خودم می‌بالیدم. موضوع تحقیقم بررسی اصلاحات قانون اساسی درخصوص بی‌حرمتی به پرچم یک کشور بود. کاری بسیار عالی و بی‌نقص بود؛ حتی با نخ دندان، پرچم درست کرده بودم و اطراف کاغذ دیواری‌ام زده بودم و چند جمله دهان‌پرکن از مقامات عالی دیوان عالی کشور نوشته بودم.

در حالی که ده دقیقه به پایان کلاس باقی مانده بود، خانم پروتکا^۱ شروع به سخنرانی درمورد درس آینده کرد: مهاجرت. من هنوز به خاطر دوییدن مسافتی یک کیلومتری در باشگاه تشنه بودم و حسابی عرق کرده بودم. اصلاً اگر بی‌خیال نخواییدن تا یازده‌ونیم شب برای چسباندن خلال دندان‌ها هم بشویم، هیچ چیزی در صحبت‌های خانم پروتکا توجه‌ام را جلب نمی‌کرد، مخصوصاً با آن نسیم گرمی که از پرده‌ها به داخل اتاق می‌پیچید.

هیچ چیز، تا این‌که انگار یک تخته سیمانی روی سرم افتاد. تکلیف، نوشتن یک مقاله بود، اما باور کنید ضربه بدی به روح و روانم زد. او با برقی در چشمانش گفت: «براتون یه تکلیف دارم، بچه‌ها!» وقتی نگاهم به عنوان برگه روبرویم افتاد، چشم‌هایم شروع به تندتند پلک زدن کردند؛ درست مثل وقتی که داشتم در باشگاه می‌دویدم و از نفس افتاده بودم.

گذشته‌تان را ردیابی کنید: مقاله میراث

او ادامه داد: «قبل از این‌که درباره این تکلیف صحبتی بکنیم، ازتون می‌خوام این موضوع رو تو ذهنتون داشته باشید که اجدادتون چه کسانی هستن؟» استیو نستور^۲، طبال بغل دستی‌ام دستش را بالا برد و پرسید: «منظورتون از اجداد، آدمای مُرده‌ای هستن که با ما فامیلی مشترک دارن؟» رابین کارلتون^۳ در ردیف عقب نیش‌خندی زد. او از همه جوک‌ها به خصوص شوخی‌های من خوشش می‌آمد.

خانم پروتکا جواب داد: «در واقع اجداد ما از دنیا رفته‌ن و به ما مرتبطن، اما اونا خیلی بیشتر از این هستن. هرکدوم از خانواده‌های شما ریشه‌ای از مهاجرت توپیشینه خودشون دارن: رؤیاها و مبارزات خویشاوندانتون که قبل از شما زندگی می‌کردن. اجداد، پیوند شخصی شما با گذشته و تاریخ هستن.»

1. Mrs. Peroutka

2. Steve Nestor

3. Robyn Carleton

آخ! چهرهٔ بچه‌ها واقعاً دیدنی شده بود. آخر چه کسی در ماه می به کلاس هشتم تکلیف می‌دهد؟ شاید پاییز یا حتی ژانویه، زمانی که حداقل یک روز برفی در انتظار آدم است، زمان مناسبی برای این کار باشد، به هر حال مقالهٔ ماه می هرچند دردناک است، اما ضربهٔ ضعیفی محسوب می‌شود، چون با نزدیک شدن ماه ژوئن، ماهی که در آن ما برای همیشه از ندامتگاه مدرسهٔ راهنمایی خارج می‌شویم، دردش تسکین می‌یابد.

خانم پروتکا به حرف‌هایش ادامه داد. صدایش مانند راویان شبکهٔ مستند شده بود. در آخر جزئیات کار را برایمان توضیح داد: مقالهٔ هزاروپانصد کلمه‌ای و یک مشت اطلاعات جگرسوز دیگر... او در کنار تخته سیاه ایستاده بود و مانند مجسمهٔ آزادی خودکاری در هوا به دست داشت و مشغول کردن عکس‌های قدیمی مربوط به مصاحبه با خانواده‌ها بود، اما من بلافاصله پس از شنیدن کلمهٔ /جد/ دتان شوکه شدم، انگار که آب سردی رویم ریخته باشند. آخر من چیزی از اجدادم نمی‌دانستم. درست قبل از به صدا درآمدن زنگ، خانم پروتکا به ما گفت که این مقاله بخشی از کمپین میراث خود را گرامی بدارید است و از بچه‌ها در سرتاسر آمریکا خواسته شده تا نسب خود را که به بیش از ۱۷۵ کشور برمی‌گردد، ردیابی کنند. استیو در گوشم گفت: «مثل این که قراره ما رو وادار کنن تا با تمام دانش آموزای کلاس هشتمی آمریکا متحد بشیم.»

بعد از کلاس در راهرو منتظر رفیقم نش^۱ ماندم تا با هم به سالن غذاخوری بریم. در راه به او گفتم که تولدم به مزخرفیه آهنگ راک با بَچ^۲ است. از آن جایی که نش در گروه موسیقی مدرسه شیپور می‌زند، کاملاً متوجه حرفم شد.

من غرغرکنان گفتم: «باورم نمی‌شه که تو ماه می باید مقاله بنویسم!»
او ناله‌کنان پرسید: «چند تا کلمه؟»

«هزاروپونصد تا.»

نش از تکنیک بازوکا^۳ برای نوشتن تکالیف استفاده می‌کند. او تمام جملات تکراری را که طولانی‌تر از یک دسته آدامس حباب‌دار است، در کنار هم قرار می‌دهد تا به تعداد کلمات مورد نیاز برسد.

نش همان‌طور که سرش را تکان می‌داد گفت: «چه جور معلمی بعد از پروژه دوباره تکلیف می‌ده؟!»

من برایش توضیح دادم که خود موضوع تکلیف، بخشی از مشکل است. «می‌دونی می‌خواستم به خانوم پروتکا چی بگم؟ می‌خواستم بهش بگم که لازم نیست هزاروپونصد کلمه مقاله براش بنویسم، چون کُلش تو دو کلمه خلاصه می‌شه: من فرزندخونده‌م.»

به محض این‌که پشت میز نشستم، اتفاقات ناگوار بیشتری مانند مارزنگی سر از سوراخ درآوردند. من بین کره بادام‌زمینی و تکه‌های موز گیر کرده بودم؛ ترکیب مزخرف و بدی که قطعاً لازم بود به خاطرش با مادرم صحبت کنم. نش که متوجه نگاه من شده بود به ساندویچ نگاه کرد و گفت: «آه! چه چیز بد ترکیبی! جوزف بیچاره!»

گفتم: «واقعاً من و این همه خوش بختی محاله، اونم تو روز تولدم.» او به من کمی پرتزل^۱ تعارف کرد و گفت: «شاید ناهارت خیلی مزخرف باشه، ولی حداقل مامانت شام مورد علاقه‌ت رو قراره برات درست کنه، درسته؟» سرم را تکان دادم و به مادرم فکر کردم که داشت در آشپزخانه بادمجان‌های درنمک خوابیده را برش می‌زد و روی آن‌ها پنیر می‌پاشید. او امروز سرکار نمی‌رفت تا به خرید و آشپزی برسد.

ساندویچم را داخل پاکتش انداختم و به پرتزل گاز زدم. «حق با توئه، نش! به پروتکای پیر اجازه نمی‌دم که روز تولدم رو نابود کنه. امشب بیا خونه‌مون و خودت رو برای مهمونی باشکوه کالدراروها آماده کن.»



چشم‌زخم

در خانه مانان معمولی یا ایتالیایی مصرف می‌شود. این قضیه راجع به کت و شلوارها هم صدق می‌کند، هرچند پدر می‌گوید کت و شلوارهای ایتالیایی بهتر روی شانه‌های درشت او می‌نشینند. این راهم می‌دانم که مادر جرئت نمی‌کند مرغ کاجیتور^۲ را با چیزی جز گوجه‌فرنگی و آلوی ایتالیایی درست کند. چه کسی باورش می‌شد که جواهرات مخصوصی برای بومیان این کشور چکمه‌شکل ساخته شده باشد؟ اصلاً چرا باید این چیزها برای من مهم باشد؟

۱. نوعی کیک

۲. از معروف‌ترین غذاهای ایتالیایی